

مجله‌ی مطالعات ایرانی  
دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی  
مرکز تحقیقات فرهنگ و زبان‌های ایرانی  
دانشگاه شهید باهنر کرمان  
سال ششم، شماره‌ی یازدهم، بهار ۱۳۸۶

## مرثیه‌ای دلکش به زبان پهلوی اشکانی ترفانی\*

دکتر فرخ حاجیانی  
استادیار دانشگاه شیراز

### چکیده

آثار مربوط به دین مانی از واحه‌ی ترفان به دست آمده‌اند؛ این آثار به خط مانوی نوشته شده‌اند. زبانی را که در نوشته‌های مانویان به کار رفته، فارسی میانه‌ی ترفانی یا فارسی میانه‌ی مانوی نامیده‌اند. آثار مانویان به فارسی میانه و پهلوی اشکانی، قطعه قطعه هستند و آثار مانوی، از نظر محتوا به چهار دسته تقسیم می‌شوند: ۱. آثاری که از آفرینش گفت‌وگو می‌کنند، ۲. نامه‌ها، ۳. شعرهایی که در ستایش خدا، ایزدان، مانی و بزرگان دین مانی سروده شده‌اند، ۴. دعاها و اندرزها. اشعار مانوی با شعرهای فارسی دو تفاوت کاملاً ظاهری دارد و شباهت‌های بسیار ژرف و ریشه‌ای. تفاوت، یکی در وزن است و دیگری در قافیه. وزن این اشعار عروضی نیست و قافیه به معنی عرفی آن که می‌شناسیم، مطلقاً دیده نمی‌شود. وزن این اشعار هجایی است و در این نوع وزن، تنها، تعداد هجاهای هر مصراع معتبر است، نه بلندی و کوتاهی و نیز طرز قرار گرفتن و نظم خاص آن‌ها.

\* تاریخ دریافت مقاله: ۸۵/۷/۸ تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۵/۱۲/۲۰

نشانی پست الکترونیک نویسنده: \_\_\_\_\_

در نوع شعر آنچه مطرح است، آهنگ است. شاعران مانوی، شعرهای خود را در جمله‌های کوتاه می‌سروده‌اند و به تساوی هجاها و یا تساوی تکیه‌های مصراع‌ها توجهی نداشته‌اند. شمار هجاهای مصراع‌های یک قطعه از شعرهای مانویان هیچ‌گاه یکی نیست. سرودهای مانوی از نظر صورت و شکل به سه گروه تقسیم می‌شوند:

الف: سرودهای بلند که از بخش‌های جداگانه‌ای به نام handām (= اندام، عضو) تشکیل شده است.  
ب: سرودهای بلندستایشی (= مدیحه) که در فارسی میانه āfurišn و در پهلوی اشکانی āfriwan نامیده می‌شوند.  
ج: سرودهای کوتاه که اغلب، ولی نه همیشه، ابجدی هستند و در فارسی میانه "mahr" و در پهلوی اشکانی "bāšāh" نام دارند.

### واژگان کلیدی

مانی، مانویت، شعر، مرثیه، استعاره، زبان پهلوی اشکانی ترفانی، زبان‌های ایرانی میانه.

### ۱- مقدمه

مانی به سال ۲۱۶م. در بابل، در یک خانواده‌ی شهریاری اشکانی تبار چشم به جهان گشود. پدرش، پتک، در مثنون فارسی میانه پتگ<sup>(۱)</sup> و در نوشته‌های فارسی به گونه‌های «فاتک»، «فتک» و «فتق» نیز آورده‌اند؛ به بابل مهاجرت کرد و به فرقه‌ی مغتسله‌ی الخسای پیوست؛ فرقه‌ای که مانی نیز از چهار تا بیست و پنج سالگی در میان پیروان آن زیست.

به هنگام دوازده سالگی مانی، نخستین مکاشفه بدو رسید، دومین مکاشفه در بیست و چهار سالگی بدو رسید، در این هنگام همراه و همزاد ایزدی او نرجمیک<sup>(۲)</sup> بر او ظاهر گشت و معرفت نجات‌بخشی (گنوس) را برای او آورد.

مانی پس از آن که بار نخست، کیش خود را بر عموم ظاهر کرد، عازم سفر به هند گردید. او در این سفر به دره‌ی سند رسید. در آنجا توران شاه، را به کیش خود درآورد.

بدین گونه، مانی پس از بازگشت از هند، محتملاً در سال ۲۴۳ م. به دربار شاپور اول فراخوانده شد و اجازه یافت که آموزه‌ی نوین خود را در قلمرو شهریاری وی تبلیغ کند.

مانی در دوران پادشاهی، هرمز اول (۲۳۷-۲۷۴ م) توانست به سفرهای تبلیغی بزرگ خود ادامه دهد.

مانی در زمان بهرام اول در سال ۲۷۴ م به بدعت متهم شد، زندانی گردید و محتملاً به قتل رسید. این کیش نو، از سوی خاور گسترش یافت، به ایالت خراسان رسید و آنگاه مانویت تا قلمرو شهریاری کوشان نیز رسید.

در پایان سده‌ی ششم میلادی، دین مانی در ماوراءالنهر گسترش یافت و مرکز دین مانی در آنجا تأسیس گردید.

استیلای اعراب بر ایران در سده‌ی هفتم میلادی، مهلت کوتاهی برای مانویان پدید آورد تا از تعقیب و آزار و اذیت در امان باشند و حتی گروهی از آنان از ماوراءالنهر به ایران بازگردند.

در زمان عباسیان، تعقیب‌های شدیدی از سر گرفته شد. با وجود این آیین مانوی تا سده‌ی دهم میلادی در بغداد پابرجا بود تا آن که مرکز خلافت مانوی به سمرقند منتقل شد.

پس از این تاریخ، مانویان واقعاً از صحنه‌ی تاریخ ایران محو شدند. در سال ۷۳۲ م. با فرمان سلطنتی به مانویان حق اقامت در چین داده شد و دین آن‌ها در ردیف دین‌های مجاز درآمد.

در سده‌ی هشتم میلادی، ترکان اویغور ناحیه‌ی وسیعی از آسیای مرکزی را تسخیر کردند. در سال ۷۶۲ میلادی خاقان اویغور به دین مانوی گروید و از آن

تاریخ دین مانی، دین رسمی دولت اویغور شد و تا انقراض آنان به دست فرقیزها در سال ۸۴۰ میلادی، دین رسمی این قلمرو وسیع باقی ماند.

از این پس نیز مانویّت تا حمله‌ی مغول در سده‌ی سیزدهم میلادی در ترکستان شرقی، در میان اویغورهای شرقی در ایالت غربی چین، و نیز نزد اویغورهای غربی و دولت کوچکی به پایتختی خوچو<sup>(۳)</sup>، نزدیک تورفان، دوام آورد.

پس از فروپاشی دولت بزرگ اویغور، چینی‌ها به تعقیب مانویان پرداختند و در سال ۸۴۳ میلادی به موجب فرمانی، دین مانی در تمام سرزمین چین ممنوع اعلام شد، گرچه کمابیش تا سده‌ی چهاردهم میلادی در چین تداوم یافت.

انتشار دین مانی در غرب در امپراتوری روم و بیزانس، رقابت آن با مسیحیت و خاموشی نهایی یا جذب آن به دیگر فرقه‌ها، دارای اهمیت است.

دین مانی از آغاز با توجه به ویژگی‌های منحصر به فرد توانست جهان غرب را به سوی خود جلب کند، دین مانی به سرعت در سوریه و مصر و در طول ساحل مدیترانه‌ای آفریقای شمالی گسترش یافت و در روم، اسپانیا و جنوب گال<sup>(۴)</sup> نفوذ کرد.

امپراتوران روم، آن را واژگون‌کننده‌ی کشور قلمداد کردند و علیه آن به پا خاستند و کشیشان به محکوم کردن آموزه‌های آن پرداختند.

سرانجام، فرمان‌های امپراتوری، و تجویزهای کشیشان، دین مانی را در آفریقای شمالی سرکوب ساخت.

در سال ۲۸۷ میلادی، بر اثر سعایت یولیانیوس<sup>(۵)</sup> فرمانی از امپراتوری روم، دیو کلیتانیوس (=دیو کلسین)<sup>(۶)</sup> علیه مانویان، به منظور سوزاندن کتاب‌های آنان صادر شد و در سده‌ی پنجم میلادی، پاپ سنت لئون<sup>(۷)</sup> نیز حکم به سوزاندن نوشته‌های مانویان داد.

اقدامات سنت اوگوستینیوس<sup>(۸)</sup> پس از دست کشیدن از دین مانوی و گرویدن به مسیحیت نیز بسیار مهم است.

گرچه آیین مانی سرکوب شد، اما به حضور پنهان خود در میان مردمان جنوب اروپا ادامه داد و بعدها، در شکل‌های بسیار متفاوت از اصل، با قدرت به خودنمایی پرداخت.

پیدایی دوباره‌ی آموزه‌ها و تعالیم مانی و گسترش آن‌ها در جهان مسیحیت، در قالب اعتراض علیه دین مسیح در سده‌های بعد، با حضور فرقه‌های مسیحی گنوسی روی داد. پرسیلیانیست‌ها<sup>(۹)</sup> در اسپانیا از اواخر سده‌ی چهارم میلادی، پاول‌سین‌ها<sup>(۱۰)</sup> در ارمنستان و آسیای صغیر در سده‌ی هفتم میلادی، بوگومیل‌ها<sup>(۱۱)</sup> در بلغارستان در سده‌ی دهم و یازدهم میلادی، پاتارین‌ها<sup>(۱۲)</sup> در سده‌ی دوازدهم میلادی در بوسنی، ایتالی‌ها و کاتارها<sup>(۱۳)</sup> در نزدیکی میلان و البیژنسی‌ها (آلبی‌ژواها)<sup>(۱۴)</sup> در جنوب فرانسه در سده‌های یازدهم و دوازدهم تا پانزدهم میلادی از آن جمله‌اند.

آنچه در اینجا می‌آید، بیت‌هایی است که از مرثیه‌ای برگزیده شده که در رثای ماری زکو، یکی از یاران مانی سروده شده است؛ مرثیه به زبان پهلوی اشکانی است.

نخست آوانویسی و ترجمه و پس از آن نتیجه‌گیری در پی خواهد آمد و متن آن از کتاب Boyce. M. 1975. A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian, Ac Ir. 9. استخراج شده است.

نقطه‌چین ... نشانه‌ی آن است که متن آسیب‌دیده و واژه‌ها و عبارات آن نامشخص است.

## ۲- آوانویسی

1. ōn ammōžag wazarg/wuzurg, mār zakku ... šubān. ōn bazmag wazarg/wuzurg, kē wizud tagniband. syāwag būd ō amāh čašm, tand ud niβām. ōn gurd razmyōz, kē ispād hišt. grift parmāw gund, ud wihird kārwan. ōn dālūg wazarg wuzurg, kē bašnān āmašt, būd winōhag ō muryān kē āhyāng wigand. ōn xwarxšēd wazarg wuzurg, kē až šahr niwurd. tār būd amāh čašm, čē rōšn niyust. ōn wizēšt sartwā, kē abhišt sār pad wyābān, dašt, kōfān, ud darrān. ōn zirδ ud gyān, kē až amāh apēd. wxāzām hō tō hunar, padmās ud farrah.

2. ōn žīwandag zrēh, kē hušk bud. nihaxt rōdān čamag, ud mas nē tazēnd. ōn huzaryōn kōf, kū mēšān čarēnd. warragān šift absist. mēšān zārīh andamēnd. ōn tāwag pidar, kē was zahag yōbēnd, harwīn frazind kē būd sēwag. ōn yuḍyāg xwadāy, kē burd wiḡāw. Dird ābād ō bay kaḍag pad harw čiš. ōn xānig wuzurg, wazarg kē čašmag fraβast. nihaxt parwarz wxaš až amāh rumb. ōn lamtīr nisāg, kē rōšn fradāb tābād ō any pāḍgōs. amāh būd nišām.

3. ōn mār- zakku, šubān, ammōžag farrox, zōrmān awāhas būd až tō wiwār nē-t wēnām mas pad ābēn čašm, ud nē išnawām anōšēn saxwan. Srōšāwyazd wxašnām, bāmēn xwadāy, hōwsar-i-t nē ast pad harw bayīft. ifragārām, andamān ud zārī bramām. aβyād dārām hamēw hō tō frihīft. Pādyāhīg būd ay pad harw šahrān. šahrḍārān ud wuzurgān wazurgān ō tō nizāyād. čihrag zabēn frihyōn, wyāwār čarb, kē dēbahr taxl nē kird kaḍāž.

4. kaw wazarg wuzurg zōrmand kē pad burdīft, būrdud až harw kēž, būd ay nāmgēn. rāštīgar pidar, anāzār, axšadāg, dāhwānīg, rād, rūdwar, mihrbān. šādgār četrixtagān, kē anāsāg grīw bōžād až widang, žāmānd padišt. tahm nēw kirdgār, kē windād gāh, čawāyōn harwīn frēštagān, butān ud bayān, namāž ud pad sar barām, az zādag kasišt, kē sēwag ud izdih wizād hēm až tō, pidar.

### ۳- ترجمه

بند (۱) -

ای آموزگار بزرگ!، مارزکو... ای شبان!

ای بزرگ!، که زود خاموش شدی

سیاه شد چشم ما، ضعیف و تیره

ای یل جنگجو! که سپاه را [فرو] هشتی.

[فرا] گرفت ترس، سپاه را و بیاشفت کاروان  
ای درخت بزرگ که بلند [یت] [شاخه‌هایت] شکسته [شد]  
شد [ند] لرزان مرغانی که شان آشیانه ویران شد  
ای خورشید بزرگ! که از جهان ناپدید شد [ی]  
تار شد چشم ما، چه روشنی پنهان شد  
ای کاروانسالار مشتاق که فرو هشتی کاروان را  
اندر بیابان، دشت، کوه‌ها و دره‌ها  
ای دل و جانی که از ما ناپدید [گشتی]  
خواه‌انیم آن هنر، فهم و شکوه تو را  
بند (۲) -

ای دریای زنده که خشکیدی  
باز ایستاد جریان رودها و دیگر نتازند (=جاری نشوند)  
ای کوه سرسبز، جایی که میش‌ها چرند  
شیر بره‌ها پایان گرفت (خشک شد)، میش‌ها به زاری نالند  
ای پدر توانا! که فرزند [انت] بسی رنج بردند!  
همه‌ی [آن] فرزندان‌ی که یتیم شد [ند]  
ای خدای تُخشا که رنج بردی!  
نگه داشتی آباد، مانتمان را به هر چیز  
ای خانی بزرگ ک [ش] سرچشمه بند آمد  
پایان یافت خوراک خوش از دهان ما  
ای چراغ روشن که روشنی درخشان تافت  
به دیگر ناحیه، [و] ما [را] شد تاریکی  
بند (۳) -

ای مارزکوی شبان! و ای آموزگار نیکبختی!  
گمراهی مان، کنون [موجب] شد از جدایی تو  
دیگر چشم روشنت را نخواهیم دید  
و دیگر سخن [ان] نوشین [تو را] نخواهیم شنید

ای سروشاویزد خوشنام، ای خدای شکوهمند و درخشان!  
در میان همه‌ی ایزدان همتایی برای تو نیست  
افسرده خواهیم شد، ناله سر خواهیم داد و به زاری خواهیم گریست  
هماره آن محبت تو را به یاد خواهیم داشت  
به تخت نشسته بودی در هر اقلیمی (= به مقام و منصب دست یافته بودی)  
شهریاران و بزرگان تو را می ستودند  
چهره‌ی زیبای عاشقانه و کلام شیرین [تو را]  
که خشم، هماره آن را تلخ [کام] نمی کرد  
بند (۴) -

ای بزرگ کی (= شهریار) نیرومند، که با بُردباری، تحمل کردی هر کس را!  
شدی نامدار، ای پدر راستیگر!  
بی آزار، رحیم، سخی، بخشنده  
شفیق، مهربان و شادکننده‌ی [دل] مظلومان را  
که بی شمار جان‌ها را رهانیدی از پریشانی  
و هدایت کردی [آنان را] به سوی بهشت (: منزلگاه ابدی)  
ای کردگاو ته‌م نیو که گاه یافتی (= به جاه و مقام برین دست پیدا کردی)  
چونان همه‌ی فرشتگان، بودایان و بغان  
در آغاز به تو نماز برم، من که کوچکترین (= کهنترین) زاده (: فرزند) [ام] که  
یتیم و آواره شدم از جدایی [تو]، ای پدر!

#### ۴- واژگان

ābād: «آباد». صفت. ایرانی باستان: -āpāta\*

ābēn: «روشن، درخشان، تابان» صفت. -ēn از -aina\* ایرانی باستان مشتق

شده است و به اسم می پیوندد.

āhyānag: «آشیانه». اسم. -ag از -aka\* ایرانی باستان مشتق شده است و به

ماده‌ی مضارع می پیوندد و اسم را می سازد. از ریشه‌ی اوستایی: -šay «سکونت

گزیدن» مشتق شده است.



āmašt: «شکست، زیان رساند، نابود کرد». فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی است. ماده‌ی مضارع. -āmaz، مصدر: āmaštan. ایرانی باستان: -mard- ā اوستایی: -marəd- «مالیدن».

abhišt: «هشت، رها کرد، ترک کرد». فعل ماضی سوم شخص مفرد، ایرانی باستان: \*apa.hṛšta ریشه‌ی: harəz، «رها کردن» فارسی باستان: hṛd. absist: «پایان یافت، تمام شد خشک شد (شیر)»، فعل ماضی سوم شخص مفرد.

ایران باستان: \*apa-said اوستایی: saəd.

abyād: «یاد». اسم.

amāh: «ما» ضمیر منفصل اول شخص جمع. ایرانی باستان: \*ahmākam.

ammōzag: فارسی میانه‌ی ترفانی: hammōzag. هر دو واژه به معنی «آموزگار» است. مقام آموزگاران، که تعدادشان دوازده نفر بوده، پس از رئیس مانویان بوده است. این واژه از ریشه‌ی -mauk- به معنی «رها کردن» مشتق شده است.

anāsāg: «بی‌شمار». صفت. -an- پیشوند نفی است و پیش از کلمه‌ای آورده می‌شود که با مصوت شروع شده است.

anāzār: «بی‌آزار». صفت. -an- پیشوند نفی است از -ā- پیشوند و ریشه‌ی zār: به معنی «تحریک کردن» مشتق شده است.

andamām: «آه کشیدیم، افسوس خوردیم، رنج بردیم». فعل مضارع اخباری اول شخص مفرد. از ماده‌ی مضارع: -andam- و شناسه‌ی فعلی -ām- که هم برای اول شخص جمع و هم برای اول شخص مفرد به کار می‌رود.

andamēnd: «آه کشیدند، افسوس خوردند». فعل مضارع اخباری سوم شخص جمع.

anōšēn: «نوشین». «بی‌مرگ کننده». صفت -an-: پیشوند نفی، ōš- به معنی «مرگ» است، و در فارسی «هوش» شده است و -ēn- پسوند است.

any: «دیگر» و «دیگری». اوستایی و فارسی باستان: -anya- فارسی میانه‌ی

anē. صفت و ضمیر مبهم است. فارسی نو: «-ین»

apēd: «در گذشته، از بین رفته، مفقود.» صفت.

ast: «است» و «هست.» فعل مضارع اخباری سوم شخص مفرد است برای būdān: «بودن». ایران باستان (ah-ti)asti.

awāhas: «اکنون» قید زمان.

axšādāg: «رحیم، دلسوز، مهربان.» صفت.

از ریشه‌ی ایران باستان xšād\* به معنی «مهربان بودن، بخشیدن» مشتق شده است.

az: «من». ضمیر شخصی منفصل اول شخص مفرد است در حال فاعلی.

حالت غیر فاعلی: az man بازمانده‌ی azam ایرانی باستان و azəm اوستایی است.

až: «از»، این واژه حرف اضافه است. فارسی میانه: az. فارسی نو: «از».

اوستایی و فارسی باستان: hačā.

ifragārām: «افسرده‌ایم، اندوه بریم» فعل مضارع اخباری اول شخص جمع.

ispāδ: «سپاه». اسم. اوستایی: spāda. فارسی میانه: spāh.

išnawām: «بشنویم.» فعل مضارع اخباری اول شخص جمع. ایران باستان xšnaw\*.

اوستایی: xšnu-. فارسی نو: «شنید»، «شنفت» و «شنود»، «شنو».

izdih: «تبعید شده، رانده شده». صفت. ایران باستان: uz-dahyu\*.

ōn: «ای!» (فقط در نظم). اصوات.

ud: «و». حرف ربط. اوستایی: uta. فارسی میانه: ud.

فارسی نو: «و» که تحت تأثیر «واو» عطف عربی قرار گرفته است.

bāmēn: «تابان، پرفروغ». صفت. bām: «پرتو، فروغ، درخشش» و -ēn

پسوند است. اوستایی: bā به معنی «درخشیدن» است.

فارسی نو: «بامداد» و بامی صفت شهر بلخ در متون ادبی به کار رفته است.

baγ: «خدا یگان» و «خداوندگار»، اسم مفرد اوستایی و فارسی باستان: baga-

فارسی نو: بیدخت، (لقب آناهیتا).

فغفور (لقب پادشاهان چین)، بغداد نام شهری در عراق امروزی است. بغ (بت و صنم).

**bayān**: «خدایگانان»، «خداوندگاران». اسم جمع. **ān** - پسوند جمع ساز است که به آخر اسم مفرد افزوده می‌شود. **ān** - برگرفته از پایانه‌ی **\*ānām** ایران باستان است که در حالت اضافی جمع به کار می‌رفت.

**bayīft**: «خدایگانان» اسم جمع. **īft** - پسوند اسم معنی ساز است که در اینجا در مفهوم جمع به کار رفته است.

**barām**: «بریم». فعل مضارع اول شخص جمع **burd** ماده‌ی ماضی است.

اوستایی و فارسی باستان: **bar-** فارسی نو «برد، بر».

**bašnān**: «بلندا، قامت، تنه و شاخه درخت». اسم ایرانی باستان: **\*bašna**.

**bazmag**: «چراغ» اسم مفرد.

**bōžād**: «نجات داد، رهانید، رستگار کرد». فعل ماضی سوم شخص مفرد و

ماده‌ی ماضی جعلی است.

ایرانی باستان **\*bauṛa** اوستایی: **baug**: نجات دادن، فارسی نو: سه بخت،

هفتان بخت، بختیشوع، پوزش، پوزیدن.

**būd**: «بود، شد». فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی. ایرانی باستان:

**bu** و **baw-**

**būd ay**: «شدی، بودی» فعل ماضی لازم دوم شخص مفرد.

**burd**: «برد». فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی است.

ایرانی باستان **\*br̥ta**. **br̥** صورت ضعیف ریشه‌ی **bar** است، به معنی «حمل

کردن».

**burdīft**: بردباری، شکیبایی، اسم معنی است. **īft** - پسوند اسم معنی ساز

است.

**buttān**: «بوداییان» اسم جمع. واژه‌ی دخیل در پهلوی اشکانی ترفانی است

که از واژه‌ی هندی **buddha-** به معنی به «حقیقت دست یافته» مشتق شده است.

فارسی نو: بُت (صنم و معشوق).

**bramām**: «می‌گیریم». فعل مضارع اخباری اول شخص جمع.

čarēnd: «می‌چرند» فعل مضارع اخباری سوم شخص جمع.

از ریشه‌ی -čar و kar به معنی حرکت کردن مشتق شده است.

فارسی نو: چرید، چر، چرا.

čarb: «چرب»، اسم.

čašm: «چشم»: اسم. اوستایی، فارسی باستان: čašman.

čašmag: چشمه، اسم.

čawāyōn: «چون، چنان که، آنگونه که.» قید تشبیه - حرف ربط.

čē: «چه، آنچه، آن که، برای، چون، زیرا که، حرف ربط.

čihrag: «چهر، سرشت، هستی، شکل (زیبا)، ظاهر، نمود، جلوه، هیئت.» اسم

مفرد.

-ag پسوندی است که برای ساختن اسم از اسمی دیگر به کار برده می‌شود.

اوستایی: -čiora.

dāhwānīg: «سخی، بخشنده و دهنده.» صفت. -ānīg پسوندی است برای

ساختن صفت از اسم به کار می‌رود.

اوستایی: -daəa/dā «دادن، بخشیدن.»

dālūg: «درخت، گیاه.» اسم. اوستایی و فارسی باستان: -dāruv: فارسی نو:

دارو، داروخانه، دار (درخت).

darrān: «دره‌ها» اسم جمع.

dašt: «دشت» اسم.

dēbahr: خشم. اسم.

dird: داشت، فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی است. ایران

باستان -dṛta.

اوستایی: -dar.

farrāh: «فره، فروغ، شکوه»، ایران باستان: -xʾarənah فارسی باستان:

farnah-

farrox: فرخ، خجسته، مبارک، صفت.

- fraβast**: «افتاد، فروریخت». فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی است. از پیشوند **fra** و ریشه‌ی فعلی **band** مشتق شده است.
- fradāb**: «پرتو، تابش، درخشندگی». اسم. از ریشه‌ی **tap** به معنی «گرم کردن، درخشیدن» مشتق شده است.
- frazind**: «فرزند، پسر». اوستایی: **frazainti**.
- frēštagān**: «حواریون، فرشتگان». ایران باستان: **fraēštaka** اوستایی **fraēšta**. فارسی نو: فرشته، فریشته، فرسته، فریسته.
- frihīft**: «عشق، محبت، دوستی» اسم معنی از ریشه‌ی **-fray/frī** به معنی «ستودن» مشتق شده است.
- فارسی نو: آفرین، آفریدن.
- frihyōn**: «دوستانه، عاشقانه». صفت. **γōn** پسوند کم استعمال صفت‌ساز است که از صورت اوستایی **-gaona** مشتق شده است.
- gāh**: «گاه، تخت، جای، بَمَه ایران باستان، اوستایی و فارسی باستان، **gātu** / **gāou**.
- gund**: سپاه، ارتش، اسم. فارسی نو: جُند تغییر شکل داده از عربی است.
- gurd**: پهلوان، یل، گُرد. اسم. فارسی نو: گُرد.
- grīw**: «شکل، خود، روان، جان، روح» اسم ایران باستان **-grīwā**.
- grift**: «گرفت». فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی. ایران باستان: **-gr̥bta\***: اوستایی و فارسی باستان: **grab**.
- فارسی نو: گرفت، گیر، پذیرفت، پذیر.
- gyān**: «جان». اسم. ایرانی باستان **\*vyāna**.
- hāwsār-it**: «هماندست، شبیه است، نظیرست». **hāwsār**: قید تشبیه، ۱: کسره‌ی اضافه، سهولت تلفظ به کار برده شده است و **t**: ضمیر شخص متصل در حالت غیر فاعلی.
- hamēw**: «همیشه، همواره» قید زمان.
- harw**: «هر، همه». صفت یا ضمیر مبهم. اوستایی: **-haurva**، فارسی باستان: **haruva-** فارسی نو: هر.

- harwīn**: «هر، همه»، صفت مبهم جمع.
- j:hišt**: «هشت، رها کرد». فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی است.
- ایرانی باستان: **hṛš-ta\*** فارسی باستان: **hṛd**، اوستایی: **harz/harəz** «رها کردن»، فارسی نو: هشت، هل.
- hō**: «او، آن» ضمیر سوم شخص مفرد. اوستایی: **hō**، فارسی باستان: **hauv**.
- hunar**: «هنر». اسم. ایرانی باستان: **hunara\***.
- hušk**: «خشک». اسم اوستایی: **huška** از ریشه‌ی: **haōš-** خشکیدن.
- huzaryōn**: «سبزرنگ». صفت. **hu-** از **hu\*** ایران باستان مشتق شده است و به معنی خوب است و صفت را می‌سازد.
- kārwan**: «کاروان، سپاه» اسم. فارسی باستان: **kāra-** «سپاه، مردم، توده».
- kaḍāž**: «همواره» قید.
- kadag**: «خانه، کده، سرا» اسم. ایرانی باستان: **kan-** کندن، حفر کردن، اوستایی: **kata-** خانه‌ی محقر و کوچک‌ها فارسی نو = - کده.
- kasišt**: «کوچک‌ترین، کم‌ترین» صفت عالی. **išt-** پسوند صفت عالی‌ساز است که از **išta\*** ایران باستان مشتق شده است. اوستایی: **kasu/kasyah**.
- فارسی نو: که - کهتر.
- kaw**: «کی، شاهزاده» اسم. اوستایی: **kavay-**.
- kē**: «که» ضمیر موصولی است. از **ka\*** ایرانی باستان مشتق شده است.
- kēž**: «کسی، هر کس». ضمیر مبهم. فارسی باستان: **kaš-čiy**.
- kird**: «کرد» فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی است. ایران باستان **kṛ-ta\*** اوستایی و فارسی باستان: **kar-**.
- kirdaggār/kirdagār**: «توانا، نیرومند». اسم: کردگار، آفریدگار. در اینجا صفت فاعلی است. **gār-** پسوند است و «-گار» بازمانده‌ی آن است. **kird** ماده‌ی ماضی است. در فارسی دری به خدای اختصاص یافته و به معنی «قادر» به کار رفته است.
- kōf**: «کوه». اسم اوستایی و فارسی باستان: **kaufa**.
- kōfān**: «کوه‌ها». صورت جمع **kōf** است.

kū: «که، تا این که، جایی که» این واژه حرف ربط است. ایران باستان:  
\*kva-

mārzakku: «مارزکو» اسم خاص. نام یکی از یاران مانی است.

mas: «باز، دوباره» قید ترتیب. اوستایی: masyah

mēšān: «میش‌ها». اسم جمع. اوستایی -maēša-

mihrbān: «مهربان» (در اصل: نگاهبان پیمان) bān از -pāna\* ایرانی

باستان مشتق شده است و به اسم افزوده می‌شود و اسم یا صفت دیگری به معنی  
«نگاهبان، محافظ...» می‌سازد؛ ایرانی باستان: -miōra-pāna-

muryān: «مرغان» اسم جمع. اوستایی: -mərəya-

nāmgēn: «نامی، مشهور» صفت. -gēn: این پسوند از اسم صفت می‌سازد:

اوستایی و فارسی باستان: -nāman-

namāž: «نماز، کرنش، تعظیم» اسم ایرانی باستان -namācyu\*.

اوستایی: -nəmah- از ریشه‌ی: -nam- خمیدن، خم شدن.

nē: «ن نه، نی» حرف نفی. اوستایی -nōit- فارسی باستان: -naid-

nē-t: نه تو را. از دو واژه ترکیب شده است. nē: حرف نفی و t: ضمیر

شخصی متصل در حالت غیرفاعلی است.

nēw: «نیو، نیک، شجاع، دلیر». صفت. فارسی باستان: -naiba-

niβām: تیره، ضعیف، گرفته (?). این واژه صفت است.

niyust: «پوشاند، پنهان کرد». فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی

است. ایران باستان -ni-gaud\*..ni- پیشوند فعلی است و gaud به معنی «پنهان

کردن، مخفی کردن است» اوستایی -gauz- فارسی باستان: -gaud-

nihaxt: «عقب کشید، خودداری کرد». فعل ماضی سوم شخص مفرد و

ماده‌ی ماضی است. ایران باستان: -ni.ni-θang- پیشوند فعلی است و s/θang

به معنی «کشیدن» است.

nisāg: «رخشان، روشن». صفت است.

nišām: «ابهام، تاریکی، ظلمت» صفت.

- niward**: «غروب کرد، روی گرداند» فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی است. ایران باستان: **ni-vart**، اوستایی: **varət**، فارسی باستان: **vart**.
- nizāyād**: «احترام کرد، ستایش کرد، ارج نهاد.» فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی است.
- pādyāhīg**: «به تخت نشسته» صفت است. **īg**- پسوندی است مشتق از **-\*** **īka** ایرانی باستان و برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود.
- pādgōs**: «پادگوس، ناحیه، جانب، جهت، اسقف‌نشین» اسم است.
- pad**: «به، در، با» حرف اضافه است. اوستایی فارسی باستان و **paiti** فارسی نو: به، بد (به صورت بدان - بدو - بدین).
- padišt**: «جای، سرا، خانه، بهشت.» اسم است.
- padmās**: «درک، فهم» اسم.
- parmāw**: «ترس، وحشت» اسم.
- parwarz**: «پرورش، تربیت.» اسم. مشتق از **pari-** پیشوند فعل و ریشه‌ی **varz-** «ورزیدن» است.
- pidar**: «پدر» اسم. فارسی باستان **-pitar**.
- rāštīgar**: «راستیگر، راست کردار» اسم فاعل است.
- razmyōz**: «رزمگر، جنگجوی.» صفت مرکب. از ترکیب اسم با ماده‌ی مضارع به کار برده می‌شود.
- razm**: اسم از ایران باستان **-rasman** و **-yōz** از ریشه‌ی **yaud** / **yaoz**: «تحریک کردن، به جوش درآوردن و آشفتن» است.
- rōdān**: «رودها.» اسم جمع. **-rauta**.
- rōšn**: روشن. صفت. اوستایی **-raoxšna** از ریشه‌ی **-raok** برافروختن، درخشیدن.
- rādwar**: مهربان، دلسوز، شفیق، دل‌رحم. صفت.
- war** - پسوندی است که از **-bara\*** ایران باستان مشتق شده است و صفت می‌سازد. **rōd** از ریشه‌ی **-road** «نالدن و ناله کردن» است.
- rumb**: «دهان.» اسم.



- sārt: «کاروان». اسم.
- sar: «سر، سرکرده، رهبر، آغاز، پایان». ایران باستان: -sara\*.
- sartwā: «کاروان سالار». اسم.
- saxwan: «سخن». اسم. اوستا: sah «گفتن، آموختن».
- فارسی باستان: oah-oahvan «گفتن».
- sēwag: «یتیم». صفت.
- srōšawyazd: سروشاویزد «عنوانی است برای پدربزرگی» این واژه مرکب از srōšāw است: -āw- پسوندی است که برای ساختن اسم از اسمی دیگر به کار رفته است. اوستایی: sraoša «اطاعت».
- yazd: اوستایی -yazata «ستودنی، پرستیدنی».
- syāwag: «سیاه». صفت. ایرانی باستان: -syāvaka\*.
- šādgar: «شادکننده، شادی کننده، شاد» اسم فاعل.
- gar- از kara ایران باستان مشتق است که برای ساختن اسم فاعل از اسم و صفت به کار برده می‌شود. اوستایی و فارسی باستان šāiti و šyātay از ریشه‌ی: šā-
- šahrān: «شهر، مملکت، جهان، بهشت، اقلیم، قلمرو و روشنایی» نفس. اسم جمع. اوستایی: -xšaera؛ فارسی باستان: xšaça.
- šahrōārān: «شهریاران، شاهان». اسم جمع. ایرانی باستان: -xšaeradāra\*.
- šift: شیر (خوراکی). اسم.
- šubān: «شبان، چوپان» اسم. ایرانی باستان: fšuyat-pāna از ریشه‌ی: -fšav- «پروراندن» و «پروراری کردن».
- tābād: «تابید». فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی جعلی است. ایرانی باستان: -tāp «گرم کردن» و اوستایی: -tap «گرم شدن».
- فارسی نو «تافت، تاب، تفتن، تفسیدن، آفتاب، تابستان».
- tār: «تار، تاریکی، تاریک» صفت. ایرانی باستان: taera.
- tāwag: «نیرومند، قوی». صفت. ایرانی باستان: -tāvaka\* از ریشه‌ی tav- توانستن، قادر بودن.

**tagniband**: «تیز، سریع». قید و صفت.

**tahm**: «تهم، نیرومند» صفت. اوستایی: **taxama**. فارسی نو: «تهم، تهمتن،

رستم».

**taxl**: «تلخ». صفت.

**tazēnd**: «جاری شوند، بتازند». فعل مضارع. اخباری سوم شخص جمع.

اوستایی: **tak** «دویدن».

فارسی نو: تاخت، تاز- پرداخت، گداخت، تکاپو.

**tō**: ضمیر شخص منفصل دوم شخص مفرد. ایرانی باستان: **\*tava**.

**trixtagān**: «مظلومان، ستمدیدگان» صفت مفعولی جمع.

**trixt-**: ماده‌ی ماضی است از ریشه‌ی **-:erak**: «عذاب کشیدن، ستم دیدن»

مشتق شده است. **ag-** پسوند صفت مفعول‌ساز از ماده‌ی گذشته است.

**wazarg/wuzurg**: «بزرگ» اوستایی و فارسی باستان و **vazraka**.

**warragān**: «بره‌ها». اسم جمع.

**was**: «بس، بسیار، کافی». اوستایی: **vasiy**، فارسی باستان:

**wasaiy**: از ریشه‌ی **vas**: «آرزو کردن».

**wēnām**: «بینیم». فعل مضارع اخباری اول شخص جمع.

ایرانی باستان: **\*wai-nā** از ریشه‌ی **wai-** «دیدن» مشتق شده است.

**wigand**: «ویران شد، از بین رفت». فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی

ماضی است.

ایرانی باستان: **vi-kan-ta** از ریشه‌ی **kan-** «کنند، حفر کردن» مشتق شده

است. فارسی نو: «کنند، کن، خندق، قنات».

**wiyāw**: «کاهش». اسم. مشتق است از **wi-** پیشوند فعلی و ریشه‌ی **gav-**

افزودن.

**wihird**: «آشفته، آشفته شد، بیاشفت» فعل ماضی سوم شخص مفرد و

ماده‌ی ماضی است.

**windād**: «یافت» فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی است.

اوستایی: **vaēd** «یافتن».

- winōhag: «لرزان». صفت.  
wiwār: «جدایی». اسم.  
wizādthēm: «رها کردم، ترک کردم» فعل ماضی لازم اول شخص مفرد.  
wizēšt: «پرشور، مشتاق». صفت.  
wizud: «خاموش شد، پژمرد» فعل ماضی سوم شخص مفرد و ماده‌ی ماضی است.  
wxāzām: «می‌خواهیم، آرزو می‌کنیم». فعل مضارع اخباری اول شخص جمع.  
ایران باستان: -xwād «خواستن».  
wxaš: «خوش». صفت.  
wxašnām: «خوش نام، نیکنام». صفت مرکب.  
wyābān: «بیابان». اسم. ایرانی باستان: -vi-vāp-āna.  
vi-: پیشوند، -vāp: صورت بالانده ریشه‌ی -vap: «ویران کردن» و -āna- پسوند است.  
wyāwār: «پاسخ، کلام، بیان» اسم.  
xānīg: «چشمه، چاه». اسم. فارسی نو: «خانی، خانسار» (نام شهری است).  
xwadāy: «خدایگان، خدای». اسم.  
xwarxšēd: خورشید. اسم. اوستایی hvarə-xšaēta.

## ۵- نتیجه

ماحصل کلام را می‌توان به طور خلاصه به شرح زیر بیان نمود:  
الف) سرایندگان اشعار مانوی اکثراً ناشناخته‌اند و از قید و بند آزاد و رهایند و نیز زادگاه معینی ندارند.  
ب) شعرهای جامعه‌ی مانوی در آفرینش و ستایش خدای بزرگ، خدایان و بزرگان دین مانی و در شوق وصال عاشق (روح اسیر شده در ماده) به معشوق (خدای بزرگ که نور مطلق است) سروده شده‌اند و از این حیث، به شعرهای عطار و مولوی و حافظ می‌مانند.

پ) در شعرهای جامعه‌ی مانوی واژه‌هایی وجود ندارند که بیشتر یا تنها در شعر به کار می‌روند، چون واژه‌هایی در فارسی دری که بیشتر یا تنها در شعر کاربرد دارند.

ت) در شعرهای جامعه‌ی مانوی از بیان مبالغه‌آمیز و مجاز و کنایه‌ها و تشبیه و استعاره به وفور استفاده شده است.

ث) قافیه در هیچ یک از مصراع و بیت‌های شعرهای مانوی وجود ندارد.

ج) شاعران مانوی، شعرهای خود را در جمله‌های کوتاه می‌سروده‌اند و به تساوی هجاها و یا تساوی تکیه‌های مصراع‌ها توجهی نداشته‌اند، بنابراین، شعرهای مانویان نه نظم کمی داشته و نه نظم ضربی.

چ) با توجه به وجود چنین قطعه‌ی شعری می‌توان نتیجه گرفت که مرثیه‌سرایی در ایران پیش از اسلام وجود داشته است و حتی به صورت روایی یعنی سینه به سینه و از نسلی به نسل دیگر تاکنون انتقال یافته است.

ح) قطعه‌ی شعر فوق جزو منظومه‌های ابجدی است، یعنی هر پاره با یکی از حروف ابجد، هوژ، حُطی، کلمن، سعفض، قرشت شروع می‌شده است. در ترتیب ابجدی نوعی بی‌قاعدگی‌هایی ملاحظه می‌شود: به عنوان نمونه، ه و کاف به صورت «خ» نوشته شده است. بیت «س» از مفهوم کلی شعر خارج می‌شود و به نظر می‌آید که بیتی متعلق به پاسخ‌خوان و یا یک آیین دینی است.

خ) این نیایش سرود یک وام واژه‌ی هندی یعنی But «بودا» دارد که واژه‌های هندی غالباً در زمانی به زبان پهلوی اشکانی راه یافته‌اند که گسترش مانویت در شرق، برقراری ارتباط را میان مانویان و پیروان ادیان هندی در پی داشت.

د) واژه‌هایی چون xwarxšēd «خورشید»، zrēh «دریا»، kōf «کوه»، xānig «چشمه»، lamtēr «چراغ»، šubān «شبان»، srōšāwyazd «زروان»، xwadāy «خدای»، pidar «پدر»، bāmēn «بامی، درخشان»، kaw «شاهزاده»، ammōžag «آموزگار»، gurd «گرد، پهلوان»، wuzurg dālūg «درخت بزرگ و تنومند» sartwā «کارونسالار»، استعاره‌ای است برای مارزکو.

ن) واژگانی چون "mēšān" «میش‌ها»، "warragān" «بره‌ها»، "sārt" «کارون»، "ispād" «سپاه»، "gund" «سپاه، جنده»، "zahag" «فرزند»، "frazind" «فرزند» استعاره‌ای است برای امت مانوی و پیروان مانی.

د) واژگانی چون "šift" «شیر»، "parwarz" «خوراک» و "čašmag" «چشمه» استعاره‌ای است برای دانش و علم.

ز) واژه‌ای چون bay-kaḍag استعاره‌ای است برای صومعه و مانستان مانوی.

### یادداشت‌ها

1. Pattēg/ Patīg
2. Narjamīg
3. Khočo
4. Gaul
5. Julianus
6. Diocletjanus
7. saint Leon
8. Saint Augustinus
9. Priscillianist
10. Paulician
11. Bogomil
12. Patarine
13. cathar
14. Albigensian

### کتابنامه

۱. آموزگار، ژاله و احمد تفضلی، ۱۳۷۳، زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن، تهران، معین.
۲. ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۷۳، تاریخ زبان فارسی، تهران، سمت.

۳. ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۷۴، شعر در ایران پیش از اسلام، تهران، بنیاد اندیشه‌ی اسلامی.
۴. رضایی باغبیدی، حسن، ۱۳۸۵، راهنمای زبان پارسی، تهران، ققنوس.
۵. وامق‌ی، ایرج، ۱۳۷۸، نوشته‌های مانوی و مانویان، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
6. Boyce, M. 1975. A Reader in Manichaeic Middle Persian and Parthian, AcIr 9.
7. Boyce, M. 1977. A word- List of Manichaeic Middle Persian and Parthian, Ac Ir 9a.
8. Boyce, M. 1954. The Manichaen Hymncycles in Parthian. London/ NewYork/ Toronto.